

تداوم امامت بر مبنای آیه ۵۱ سورة قصص

عباس نوری *

چکیده: نگارنده آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» (قصص (۲۸) / ۵۱) را از آیاتی می‌داند که بر امامت اهل بیت علیهم‌السلام دلالت دارند. وی ابتدا مفردات آیه شریفه را تبیین می‌کند و سپس اقوال مفسران را نقل می‌کند و پس از آن اشاره می‌کند که قرآن به تنهایی برای تذکر دادن کافی نیست و به مبین معصوم نیاز دارد. پس از آن، پنج روایت نقل می‌کند به این مضمون که مراد از پیوستگی قول در آیه، تداوم امامت است.

کلید واژه: نصوص امامت / آیه ۵۱ سورة قصص / امامت / تفسیر موضوعی.
وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. (قصص (۲۸) / ۵۱)

۱. مقدمه

در مبحث امامت، موضوعاتی مطرح شده که در زمینه معرفت امام علیه‌السلام و شناخت جایگاه بی‌بدیل و منحصر به فرد حجت‌الاهی در عالم هستی، ضرورت تام دارد. یکی از مهم‌ترین این موضوعات، استمرار وجودی امامان معصوم علیهم‌السلام در گستره زمانی و مکانی است؛ آن‌گونه که در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است:

لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلاَ إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.

*. مدرّس دانشگاه ارومیه.



اگر زمین یک روز بدون امامی از ما باقی بماند، اهلش را فرو خواهد برد. (الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، باب ۲۱، ح ۱۴، ص ۳۸۸)

زمین هیچ‌گاه از حجت الاهی خالی نیست. می‌توان گفت: حجت خدا آیت تکوینی الاهی است؛ همان‌گونه که کلمات قرآن، آیات لفظی الاهی‌اند. و حقیقت خلیفه اللهی، همان کتاب جامع خداوندی است. همانند قرآن که تجلی الاهی است، و نیز جلوه‌ای تام از خداوند خواهد بود؛ آن‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مقام الاهی خود می‌فرماید:

مَا كَانَ لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرَ مِنِّي.

خدا را نشانه و آیه‌ای بزرگ‌تر از من نیست.

چنین کسی همتای قرآن است. البته در عالم ملک و نظام تشریع، تابع احکام قرآن است و حتی از ایثار و نثار حیات دنیوی خود برای حقیقت قرآن دریغ ندارد، ولی جان او با قرآن هم‌بری دارد که حدیث معروف و قطعی الصدور ثقلین بر این تلائم دلالت دارد. حقیقت حجة الله، همان کتاب جامع و مهیمن بر دیگر کتب و کلمه‌ها می‌باشد؛ چرا که وی مظهر اسم اعظم است و دیگر موجودها اسماء دیگر. این حقیقت واحد در چهارده مصداق جلوه دارد که به مدلول «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» در آیه مباحله مباین هم نیستند. حدیث نبوی «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» نیز بر همین حقیقت دلالت دارد و به گفته برخی از شارحان، حضرت فاطمه علیها السلام «بَضْعَةُ الْحَقِيقَةِ النَّبَوِيَّةِ» نیز هست، نه فقط بضعه النبی. حدیث معروف «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» نیز همین حقیقت را می‌رساند. انسلاخ این حقیقت از عوالم هستی چونان قبض روح از یک کالبد زنده است که تنها کالبدی بی جان و بی اثر، از آن باقی می‌ماند؛ همان‌گونه که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم و عرض می‌کنیم: «وَأَنْ أَرْوَاحَكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَجْسَادَكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَنْفُسَكُمْ فِي النَّفُوسِ»... کلمه «فی» در اینجا، به یک «فِیَوِیَّت» ملکی و ملکوتی دلالت دارد که فِیَوِیَّتِ قِیومیَّت است؛ یعنی: روح شما روح ارواح است و جسم شما روح اجسام است که تمامی اجسام را فراگرفته است. علوم این

بزرگان روح علم ماست. و رحمتشان روح رحمت ماست. اینها در واقع «جان جهان» هستند و روح مدبر هستی وجود ملکی آنهاست. (نک: شرح مدرس و دهکردی) این بزرگواران گاهی در زندگی دنیوی مبتلا به ابتلائاتی می شوند و حقوق مسلمشان غصب می شود یا بندی حبس و ایداء و اذیت دشمنان می گردند؛ ولی در هر حال، ولایت کلیه را بر عهده دارند. «بِهِمْ تَحَرَّكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ وَ سَكَنَتِ السَّوَائِنُ».

اینها در همه حال «بابی پر و بالی، پر و بال دگران اند» و به مقام ملکوتی خود تجلی می کنند. و در همان زمان که به زبان حال و مقال در پیشگاه الاهی عرضه می دارند: من هرچه دارم، از «ندارم» «دارم» - یعنی حسیض و فقر در برابر خداوند متعال را در مقام عبودیت اظهار می کنند - نسبت به آدمیان، در بالاترین نقطه اوجی هستند که حتی در تصور آدمیان نیز نمی گنجد.

در این راستا، آیه ۵۱ سوره مبارکه قصص تأیید و صحه ای بر مطالب فوق است.

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾

و برای آنان سخن در سخن پیوستیم؛ باشد که پند گیرند.

نوشتار ذیل اجمالاً رهیافتی است بر این مطلب که «توصیل قول» (تداوم سخن) در واقع استمرار امامت است.^۱

۱. برخی از فلاسفه، در باب ضرورت تداوم امامت، برهان امکان اشرف را مطرح کرده اند؛ به این تقریر که: رحمت واسعه الاهی و ضعف و عجز سایر مخلوقات از دریافت بی واسطه فیضهای الاهی - به لحاظ فقدان برخورداری لازم از معرفت و قابلیت - وجود آن ذوات مقدسه را اقتضا دارد که امتداد و اشتداد وجودی شان، هر موجودی را به فراخور حال در بر می گیرد؛ چرا که بنابر قانون امکان اشرف، فیضی که از مبدأ فیاض افاضه می شود، باید در مرحله اول به اشرف برسد و از مجرا و مجالی اشرف به شریف، و در مرتبه ای نازل تر به خسیس و اخس افاضه شود. در این سلسله مراتب، آنکه در قلّه قوس تکامل و بالاترین مرحله، فیضهای حق را دریافت می دارد انسان کامل می باشد. در مرحله بعدی، انسان و فروتر از آن در قوس نزول، فیض از مراتب اعلی به مراتب مادون عنایت می شود. یعنی حیات، قدرت، علم، اصل وجود در عالم هستی، اول به انسان کامل و بعد به دیگران می رسد و اگر فیضی به انسان کامل نرسد، به دیگران اصلاً نمی رسد.

۲. مفردات

ابتدا به مفردات آیه شریفه اجمالاً اشاره می شود:

۲-۱) لَقَدْ: در مغنی اللیب آمده است: معنی دوّم «قد» نزدیک گردانیدن زمان ماضی به زمان حال است؛ چنانکه اگر بگوییم «قام زید» احتمال گذشته نزدیک و گذشته دور را دارد، ولی اگر بگوییم «قد قام» اختصاص پیدا می کند به گذشته نزدیک.

در لسان العرب آمده است: قد حرف تأکید است برای تصدیق مطلب... نحو یون گفته اند: فعل ماضی حال نمی شود مگر به وسیله «قد». حرف لام در اوّل «قد» به منظور تأکید مضمون جمله است و این لام بر ماضی مقرون به قد، داخل می شود... خطاب و محمد بن مسعود مخالفت کرده اند و گفته اند: اگر گفته شود «إنّ زیداً لَقَدْ قام» این لام جواب قسمی مقدّر است.

در مطوّل تفتازانی ص ۱۹ چاپ عبدالرحیم آمده است: بلاغت در کلام، عبارت است از مطابقت کلام با مقتضای حال؛ و مراد از حال، آن چیزی است که اقتضا می کند که کلام به وجهی مخصوص گفته شود. مثلاً منکر حکمی بودن مخاطب، حالی است که مقتضی تأکید آن حکم است... و معنی مطابقت کلام با مقتضای حال، این است که اگر حال مقتضی تأکید باشد، کلام به صورت مؤکّد ادا شود.

۲-۲) وَصَلْنَا: از ریشه وصل و از باب تفعیل است و در اصل، به مفهوم پیوند دادن قطعه های ریسمان به هم پیوسته آمده است. (طبرسی، مجمع البیان) و جمهور «وَصَلْنَا» را با تشدید قرائت کرده اند.

یکی از معانی و دلالت های وزن تفعیل، تکثیر است؛ لذا می توان گفت: «لقد وصلنا» به معنی نازل کردن پیوسته و پشت سر هم است.

با توجه به مطالب یاد شده، با کمی دقت، معلوم می شود که چون حال مقتضی تأکید حکم است، این آیه شریفه به صورت مؤکّد نازل شده است: لام «لقد»، خواه لام ابتداء باشد یا جواب قسمی مقدّر باشد، تأکید مضمون جمله را می رساند. «قد» هم طبق نوشته لسان العرب، تأکید است برای تصدیق مطلب. فعل بودن مسند

جمله و خصوصاً مشدد بودن آن نیز، مفید تأکید مضمون جمله است؛ برای اینکه مفید تجدد و تکثیر به معنی نازل کردن به صورت اندک اندک و خرد خرد، پیوسته و پشت سر هم است.

رشیدالدین میبدی آیه را چنین ترجمه کرده است: «سخن در سخن پیوستیم بر ایشان، گاه وعده و گاه وعید و گاه مثل و گاه قصه».

۲-۳) «وَصَلَّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» را مفسران مختلف چنین معنا کرده‌اند:

الف - توصیل القول، هو إتيان بيان بعد بيان. (فخر رازی، طبرسی، ابوالفتوح)

ب - توصیل یعنی: تکثیر وصل و تکریر آن. (نسفی، به نقل: الاساس فی التفسیر)

ج - توصیل یعنی: ضم قطع الحبل، بعضها إلى بعض. (مراغی)

د - المعنی: انّ القرآن أتاهاهم متابعاً متواصلاً وعداً ووعيداً. (زمخشری)

قرطبی گوید: أنزلنا القرآن بعضه بعضاً، وعداً ووعيداً و قصصاً و عبراً و نصائح و مواعظ، إرادة أن يتذكروا فيفلحوا. سپس می‌افزاید: وأصلها من وصل الحبال بعضها ببعض. (الجامع)

۲-۴) ال: در این مورد، دو نظر بیان شده است:

الف - «ال» در «القول» برای جنس و مفید استغراق است.

ب - «ال» در «القول» از نوع «ال» عهد ذهنی یا عهد علمی است. (النحو الوافی جزء اول ص ۴۲۳ و ۴۲۴ مؤلف عباس حسن، ناشر: دارالمعارف مصر به طور مختصر)

۲-۵) قول: به معنی سخن و سخن گفتن است. در اقرب الموارد گفته است: قول به معنی کلام یا هر لفظی است که زمان آن را افشاء می‌کند.

طبرسی گوید: قول در کلام عرب، برای حکایت وضع شده؛ چنان که گویی: «قَالَ زَيْدٌ - خَرَجَ عَمْرُو» و در قرآن در وجوه متعددی به کار رفته است که از جمله آنها عبارت‌اند از:

الف - سخن معمولی و متداول نظیر: «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا



أَذَى ﴿زبان خوش و پرده پوشی بهتر است از صدقه ای که آزاری در پی داشته باشد.﴾ (بقره ۲) / (۲۶۳)

ب - خلق صوت: مانند صدایی که از درخت برای حضرت موسی عليه السلام رسید: ﴿قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى﴾ «فرمود ای موسی آن را به زمین انداز.» (طه (۱۸) / ۱۹)

ج - اراده و خواست: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ «گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد سلامت شو.» (انبیاء (۲۱) / ۶۹)

د - اجابت تکوینی: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ «به آسمان و زمین فرمود: خواه ناخواه، بیایید. گفتند: البته رام و تسلیم آمدیم.» (فصلت (۴۱) / ۱۱)

هـ - قول نفسی و باطنی: ﴿وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ﴾ و در دلهایشان می گویند چرا خداوند عذابمان نمی کند.» (مجادله (۵۸) / ۸)

از مفهوم آیه شریفه استنباط می شود که: انسانها بدون آموزه های بیداربخش تعالیم آسمانی، گرفتار غفلت و بی خبری اند و تنبّه و بیداری مردم، از هدفهای اصلی تعالیم و حیانی و آسمانی است که به صورت تدریجی، مکرّر و متنوّع، نازل می شوند و همسویی و پیوستگی دارند.

۲-۶) لَعَلَّ:

الف - جوهری می گوید: لَعَلَّ کلمه شک است و اصلش عَلَّ بوده و لام آن زائد است. (به نقل این منظور) نیز گفته اند: کلمه رجاء و طَمَع و شک است و در قرآن به معنی «کی» آمده است. ابن منظور گوید: در این آیه لَعَلَّ به معنی «کی» است.

ب - ابن هشام گوید: لَعَلَّ چند معنی دارد:

اول توقّع یعنی، امید به تحقّق یک امر محبوب و ترس از تحقّق یک امر مکروه مانند: لَعَلَّ الْحَبِيبَ مُوَاصِلٌ وَ لَعَلَّ الرَّقِيبَ حَاصِلٌ...

دوم: تعلیل. جماعتی از جمله اخفش و کسائی، لَعَلَّ را در این آیه بر آن معنی حمل کرده اند: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ (طه (۱۸) / ۴۴)

ج - عباس حسن گوید: لَعَلَّ وَ عَسَى وقتی که در کلام خداوند قرار بگیرند معنی امید و ترس نمی دهند؛ برای اینکه امید و ترس بر خدا محال هستند، بلکه معنی آنهاگاهی تحقیق و قطع است و گاهی امید و ترس است؛ البته نسبت به کسی که سخن درباره اوست نه نسبت به مولی جل شأنه.

۷-۲) يَتَذَكَّرُونَ:

- الف - ابن عباس: یعنی محمد را به یاد بیاورند و به او ایمان بیاورند. (قرطبی)
- ب - علی بن عیسی: به یاد بیاورند (گذشتگان را) و بترسند از اینکه بر آنان نازل شود آنچه بر گذشتگان نازل شده است. (همان)
- ج - نقاش: از قرآن پند گیرند و از بت پرستی بپرهیزند. (همان)
- د - الاساس فی التفسیر نوشته است: «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» یعنی تا اینکه به یاد بیاورند و پند بگیرند و رستگار شوند. (حوی، ج ۷، ص ۴۰۹۳)

۳. اقوال مفسران

- ۱-۳) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:
- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» قَالَ إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ يَعْنِي: إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ. (قمی، ج ۲، ص ۱۴۱)
- ۲-۳) در تأویل الآیات الظاهرة آمده است:
- مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّاسٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» قَالَ: إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ وَهُوَ الْقَوْلُ فِي الْإِمَامَةِ أَوْ جَعَلَهُ مُتَّصِلًا إِمَامًا إِلَى إِمَامٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى قَائِمٍ (صلوات الله عليهم).
- یعنی: امام بعد از امام و این قولی است در امامت یا قرار دادن امامی متصل به امامی از حضرت آدم تا حضرت قائم که درو دهای خدا بر آنان باد. (حسینی استرآبادی، ج ۱، ص ۴۲)
- ۳-۳) فیض کاشانی گوید:
- إِتَّبَعْنَا بَعْضَهُ بَعْضًا فِي الْأَنْزَالِ أَوْ النَّظْمِ قَالَ: إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ.



دنبال کردیم بعضی از آن را بعد از بعضی دیگر در نازل کردن یا در ترتیب. گفت: امام تا امام. (الاصفی)

۴-۳) طبرسی گوید:

برای آنان گفتار را تفصیل دادیم و روشن ساختیم و معنای آن این است که آوردیم آیه‌ای بعد از آیه‌ای و بیانی بعد از بیانی و آنان را آگاه کردیم از اخبار پیامبران و ملت‌های هلاک شده‌شان به این امید که متذکر شوند؛ یعنی یادآور شوند و فکر کنند و حق را بدانند. (طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۳۷)

۵-۳) در تفسیر جامع آمده است که: در کافی ذیل آیه یاد شده از عبدالله بن جندب روایت کرد که گفت: معنای آیه را از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم فرمودند: مراد آن است که برای هدایت مردم امامی را بعد از امام دیگر تعیین کردیم. (برجودی، ج ۵، ص ۲۳۱)

۶-۳) در تفسیر احسن الحدیث آمده است:

منظور از توصیل قول، پی در پی فرستادن آیه‌ها و سوره‌ها و معارف و احکام و حقائق است در تفسیر برهان در شش روایت از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده که «وَصَلُّنَا» را «إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ» تفسیر کرده‌اند. این روایات از باب تطبیق است. (قرشی، احسن الحدیث، ج ۸، ص ۶۳)

۷-۳) در تفسیر المیزان آمده است:

معنای آیه فوق این است که ما قرآن را که اجزائی وصل به هم دارد بر آنان نازل کردیم؛ قرآنی که آیه‌ای بعد از آیه و سوره‌ای دنبال سوره و وعده و وعید و معارف و احکام و قصص و عبرت‌ها و حکمت‌ها و مواعظی پیوسته به هم دارد چنین قرآنی بر آنان نازل کردیم، باشد که متذکر شوند. (طباطبایی، المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۳۱، ص ۸۳)

۸-۳) در تفسیر کنز الدقائق در ذیل آیه مذکوره چنین آمده است:

أَتْبَعْنَا بَعْضَهُ بَعْضًا فِي الْإِنْزَالِ، لِيَتَّصِلَ التَّذْكِيرُ أَوْ فِي النَّظْمِ، لِيَتَقَرَّرَ الدَّعْوَةُ بِالْحُجَّةِ وَالْمَوَاعِظُ وَالْمَوَاعِيدُ، وَالنَّصَائِحُ وَالْعِبَرُ، لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. فَيُؤْمِنُونَ وَيُطِيعُونَ. (قمی مشهدی، ج ۱۰، ص ۸۰)

۹-۳) در تفسیر نور در ذیل آیه «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» چند پیام ذکر گردیده که از جمله

آنها این است:

۱. آیات قرآن دارای یک نوع همسویی و پیوستگی است.
۲. همه آیات الهی کتب آسمانی و رهبران دینی یک حرف و هدف را دنبال می‌کنند. (تفسیر نور، ج ۹، ص ۷۰ و ۷۱)

نکته مهم: باید دانست که قرآن به تنهایی برای تذکر کافی نیست.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ، يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَلَا يُخَالِفُ بِضَاحِيهِ عَنِ اللَّهِ.

این کتاب خداست که با آن حقایق را می‌بینید و با آن سخن می‌گویید و به کمک آن می‌شنوید. بعضی از آن به بعضی دیگر سخن می‌گوید و برخی گواه بر برخی دیگر می‌باشد. درباره خدا سخنی به خلاف و اختلاف نگفته است و کسی که با آن مصاحبت کند، وی را از خدا جدا نمی‌سازد. (نهج البلاغه، خ ۱۳۳)

تفسیر قرآن به قرآن نیز مخاطبان قرآن را به عترت ارجاع می‌دهد که بدون آنها تفسیر حقیقت قرآن به یاری قرآن نیز تمام نمی‌شود. از این رو، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اولیای الهی یعنی معصومین علیهم السلام می‌فرماید:

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا... بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَبِهِ عِلْمُوا. وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا...

دوستان خدا کسانی‌اند که به درون دنیا نگرستند، هنگامی که مردم برون آن را دیدند... کتاب خدا به وسیله آنان دانسته شد و آنان به کتاب خدا دانایند. کتاب به واسطه آنان برپاست و آنان به کتاب برپایند. (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲)

اینان پرسشهای خاصی در محضر قرآن مطرح می‌کنند و پاسخ صائب از قرآن دریافت می‌دارند که دیگران از طرح آن پرسشها و شنیدن پاسخ قرآن ناتوان‌اند. و این در واقع استنطاق قرآن است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ. أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمًا مَا يَأْتِي، وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ، وَ نَظْمَ مَا يَبْنِيكُمْ.

این قرآن را به سخن درآورید و هرگز او به زبان عادی سخن نمی‌گوید؛ اما من از او به شما آگاهی می‌دهم. بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته و داروی بیماریها و نظم حیات اجتماعی شماست. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸)

مراد این است که قرآن اگر چه نور، ذکر و «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» است، ولی استنطاق و به سخن در آوردن و نکته‌یابی از قرآن در حدّ اعلی غیر از معصومین علیهم‌السلام کار هرکس نیست و بعضاً نتیجه معکوس می‌دهد...

﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (اسراء (۱۷) / ۸۲) و به تنهایی برای تذکر کافی نیست و این هدف بدون امامت تأمین نمی‌شود.^۱

زین رسن قومی درونِ چه شدند	زانکه از قرآن بسی گمره شدند
چون تو را سودای بالا سر نبود	مر رسن را نیست جُرمی ای عنود

۴. روایات ذیل آیه

۴-۱) در اصول کافی: حسین بن محمد عن معلى بن محمد بن جمهور عن حماد بن عيسى عن عبد الله بن جندب قال: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ قَالَ إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ... از عبدالله بن جندب روایت است که می‌گوید: از امام کاظم عليه السلام معنای آیه ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ را پرسیدم. حضرت در پاسخ فرمودند: مراد آن است که برای هدایت مردم، امامی

۱. برپایه نصوص یاد شده مفسران و نویسندگان علوم قرآنی بر ضرورت... بهره‌گیری از احادیث در تفسیر قرآن تأکید کرده‌اند (نک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹ و ۴۰؛ متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۱۴۸؛ البیان فی تفسیر القرآن، ص ۳۹۷؛ مناهج البیان، جزء ۱، ص ۱۵ و ۱۸؛ البرهان، ج ۲، ص ۱۵۶؛ الاتقان، ج ۲، ص ۳۵۱؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۴۸۰ و ۴۸۱. برای تفصیل، نک: به مقاله نقش احادیث معصومان در تفسیر قرآن نوشته آقای علی نقی خدایاری، فصلنامه سفینه، شماره ۲ (بهار ۱۳۸۳) ص ۸ و ۹ و ۱۰.



بعد از امام دیگر تعیین نمودیم. (الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳)

۲-۴) همین حدیث در امالی شیخ طوسی نیز آمده است. (الطوسی، الامالی، ج ۱، ص ۳۰۰)

۳-۴) در مناقب ابن شهر آشوب نیز حدیث فوق نقل شده است و مراد از قول به امام بعد از امام (سلام الله علیهم) تطبیق داده شده است. (ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۹۶)

۴-۴) علامه مجلسی سه روایت از امام صادق علیه السلام نقل نموده که در دو مورد به عبارت «امام بعد از امام» و در یک مورد به عبارت «امام الی امام» تعبیر شده است. (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۱ - ۳۰ و ی، در موضع دیگر، ذیل جمله ای از زیارت جامعه کبیره چنین آورده است:

وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ أَيُّ الْغَيْرِ الْمُتَنَقِطَةِ، فَإِنَّ كُلَّ إِمَامٍ بَعْدَهُ إِمَامٌ، كَمَا فُسِّرَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» بِذَلِكَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَوْ الْمَوْصُولَةُ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ...

یعنی ائمه علیهم السلام جمعی هستند که در مقام مظهریت رحمت و ظهور و بروز آن انقطاعی نداشته و پیوسته به یکدیگر اتصال و پیوند دارند. (بحارالانوار، ج ۱۰۲، کتاب المزار، باب الزیارات الجامعة، ص ۱۴۰) علامه مجلسی در جای دیگر آورده است: وَمَثَلُكُمْ مَثَلُ النُّجُومِ، كُلُّهَا غَابَ نَجْمٌ، طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۲۶) هر ستاره ای که از آسمان ولایت غروب کند، کوکبی دگر جایگزین آن می گردد.

این امر پیوسته ادامه داشته و دارد. و امروز رحمت موصوله، آن رحمت واسعه ای است که از سال ۲۶۰ هجری قمری آغاز شده و ما امروز در سایه همای رحمت حضرتش قرار داریم؛ یعنی حضرت ولی عصر، عجل الله فرجه الشریف.

در زیارت آن رحمت موصوله می خوانیم: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَاً غَيْرَ مَكْذُوبٍ. (مفاتیح الجنان، زیارت آل یس)

۵-۴) آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب «توضیحاتی پیرامون کتاب عقیده مهدویت در شیعه اثناعشری» [نوشته دکتر عبدالعزیز ساشادینا] می نویسد:

«اصل اینکه زمین بدون حجت و امام باقی نخواهد ماند، اصلی است که علاوه بر آیاتی مثل «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» و آیه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» - با عنایت به تفسیر آنها - احادیث و اخبار متواتر و قطعی نیز بر آن دلالت دارد؛ از جمله همان خبر معروف کمیل بن زیاد است، از امیرالمؤمنین علیه السلام - که در نهج البلاغه و کتابهای معتبر اهل سنت مثل «تذکره الحفاظ» و کتابهای شیعه از زیدیه و امامیه همه اتفاق بر آن دارند - که زمین از «قائم لله بحجة» خالی نمی ماند؛ یا ظاهر و آشکار، و یا غایب و مستور.

و در «صواعق» و بعض کتابهای دیگر اهل سنت، از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نیز کلامی طولانی نقل کرده اند که در آن به همین مسئله خالی نبودن زمین از امامی از اهل بیت علیهم السلام تصریح شده است. خلاصه، این یک اصل مسلم است که اگر حدیثی برخلاف آن پیدا شود، اگر قابل توجیه و تفسیر موافق نباشد، مردود شناخته می شود. اینها همه اصولی است که حتی در دعاهایی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده، به آن تأکید و تصریح شده است. برای درک این اصل، تنها این فقره از دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه کامله کافی است.

در دعای روز عرفه که دعای ۴۷ است، می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيْدَتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ، بِإِمامٍ أَقَمْتَهُ عِلْماً لِعِبَادِكَ وَمَنَاراً فِي بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ وَالْأَلَّا يَتَقَدَّمَ مَتَقَدِّمٌ وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مَتَأَخِّرٌ؛ فَهُوَ عَصْمَةُ اللَّائِذِينَ وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُرْوَةُ الْمُسْتَمْسِكِينَ وَبِهَاءُ الْعَالَمِينَ.

در این فقره از دعا - که در نهایت صحّت و اعتبار است - هرکس دقت کند، هم مذهب شیعه امامیه را در امامت می شناسد و هم می فهمد که این شئون و مقامات، همه از اول برای ائمه علیهم السلام ثابت بوده و کسی چیزی بر آن اضافه ننموده است. امامت اصل ثابت اسلامی است که مثل امام زین العابدین علیه السلام - که تمام فرق اسلام به جلالت قدر او اعتراف دارند - این اصل را در دعای عرفه با این بیان بلاغت نظام،

بیان می‌فرماید.

این اصل که «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مثل مردن جاهلیت مرده است»، اصلی است که در احادیث معتبر به این لفظ «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» و لفظ‌های دیگر روایت شده است. [این اصل] نیز خالی نماندن زمین را از امام، تأیید و اثبات می‌نماید. اخبار و احادیث دیگر مثل احادیث متواتر تقلین و سفینه و امان، همه، به این اصل دلالت دارند.

همچنین این اصل که امامان دوازده نفرند و همه از اهل بیت، و یازده نفر آنان از نسل علی و فاطمه علیهم‌السلام می‌باشند، و اول آنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام، پس از آن امام حسن مجتبی علیه‌السلام و پس از او سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام و بعد از او نه نفر از فرزندان او که همه به اسم معرفی شده و نهمین آنها که دوازدهمین امام است، حضرت مهدی علیه‌السلام است، همه در احادیث متواتره - که بعضی آنها بعضی دیگر را تأیید می‌نماید - منصوص و مبین است.»

۵. تحلیل و بررسی

برای تحلیل و بررسی مطالب پیشین باید به چند نکته توجه کرد:

۱. اهل بیت علیهم‌السلام دست پرورده بلاواسطه خداوندند؛ آن‌گونه که در مقام معرفی خود فرموده‌اند... «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا» ولی دیگران به یمن آن بزرگان به تعالی و تکامل می‌رسند «وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا». (نهج البلاغه، نامه ۲۸)

بدیهی است که بدون امامت، هدف تذکر تأمین نمی‌شود و آیه «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» تحقق نمی‌یابد.

۲. با پایان یافتن حیات دنیوی آن بزرگواران، ولایت و حقیقت وجودی‌شان کم‌رنگ و فرسوده نمی‌شود و جایگاه رفیع‌شان همچنان پایدار است.

۳. خداوند با رحمت موهوبی خود آن امامان معصوم را شاهد بر اعمال بندگان قرار داده (توبه (۹) / ۱۰۵) و با قرآن قرین و ملازم‌اند و به مدلول حدیث قطعی الصدور



ثقلین، هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند. در نتیجه، هرکس راهی معارض با راه آنان در عقیده و عمل انتخاب کند، گمراه است و جدّ و جهدش جز فاصله گرفتن از شاهراه هدایت برایش ره‌آوردی نخواهد داشت.

گو بدو چندان که افزون می‌دود از مراد خود جداتر می‌شود

۴. حقیقت قرآن کریم و آیات نورانی مصحف شریف درباره آنهاست و رموز قرآن در ایشان مستقرّ و مندرج است. آنان کنوز الاهی در این خاکدان‌اند که گستره و قلمرو خلافت الاهی شان تمام عوالم هستی را فراگرفته است. آنان «امیر کلام» و مالک ملک سخن‌اند و سخنشان به تعبیر ابن‌سینا در مقامات العارفین «الْكَلامُ الواعِظُ مِنْ قَائِلِ زَكِيٍّ» گفتار پند دهنده از گوینده پاک سرشت است (اشارات و تنبیهات، نمط نهم) و به تعبیر علامه طباطبایی رحمته‌الله محتوای قرآنی به صورت خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آمده است. (جوادی آملی، حکمت نظری و عملی نهج البلاغه، ص ۵۱)

۵. زندگی واقعی و اصیل جز در سایه التزام و تمسّک به آموزه‌های آن ذوات مقدّسه ممکن نیست و زیستن بدون ولایت، «حیات طیّبه» محسوب نمی‌شود. همان‌گونه که بدون قبول نبوّت، نمی‌توان به «حیات طیّبه» دست یافت.

گر مراد از زندگی جنبندگی است خار در صحرا سراسر زندگی است
هم جُعل زنده است هم پروانه، لیک فرقه‌ها از زندگی تا زندگی است

۶. حَجّت خدا، بنده برگزیده خداست که خدا را به جمیع صفات جلال و جمال می‌ستاید و در مقابل هر جلوه‌ای از جلوات الوهیّت، یک نوع خشوع و خضوع و استکانت و کرنش و کوچکی متناسب با آن جلوه الاهی نشان می‌دهد و در آینه کوچکی خودش بزرگی خدا را می‌نماید. عبد خاصّ خدا به تمام وجودش مستغرق در خداست. حَجّت خدا جز به معبودش نمی‌اندیشد؛ حتّی به اندازه یک لحظه در عمری دراز. بدین روی، خداوند حکیم، در میان کائنات، در درجه اوّل، او را محبوب خود می‌دارد و دیگران را به برکت وجودش دوست می‌دارد. لذا تمام نعمت را به او می‌دهد و به برکت وجود وی ما نیز از رزق و روزی الاهی بهره‌مند

می شویم.

امید که از پیروان راستین آن مقتدایان و هادیان برتر راه صلاح و سعادت بوده باشیم که سعادت دارین در گرو اقتدا و تمسک به آنان و دل سپردن به مهرشان می باشد آن گونه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حَبَّ الْأُمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلَا يَشْكُرَنَّ أَحَدًا أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ...

هر کس که خداوند محبت امامان از اهل بیت مرا روزی او دارد، خیر دنیا و آخرت به او رسیده است و هیچ کس تردید نورزد که او یقیناً در بهشت است... (الصدوق، خصال، ج ۲، ص ۵۱۵)

۷. از مفاد احادیثی که در ذیل آیه ۵۱ سوره مبارکه قصص نقل شده، چنین نتیجه می گیریم که مصداق اتم و اکمل واژه قول در آیه مذکوره امام بوده که در این زمان، وجود اقدس حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - است که مظهر لطف و رحمت الاهی است و هدایت بندگان جز از طریق ارتباط با آن امام همام میسور نخواهد بود. در صورت ارتباط با ولی خدا و نصرت و یاری وی، بنا به تضمین خداوند عز و جل، سعادت و رستگاری و ثبات قدم در دین الاهی به انسان می رسد؛ چنان که ذیل آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران (۳) / ۲۰۰) از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

وَرَابِطُوا عَلَى الْأُمَّةِ عليها السلام. (الحویزی، ج ۱، ص ۴۲۷)

نیز به ما وعده داده اند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾

ای اهل ایمان، اگر [دین] خدا را یاری کنید، او نیز شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می سازد. (سوره محمد صلی الله علیه و آله (۴۷) / ۷)

۸. در واقع، در این بیان، «ال» در «القول»، به معنای عهد ذهنی یا ذکر نزدیک تر است. از سویی، کلمه الاهی امامت، دست کم به عنوان یکی از مهم ترین مصادیق

«قول» مطرح می‌شوند. این معنی، عمق بیشتری به «تذکر» می‌دهد که هدف از «توصیل قول» بیان شده است: «لَعَلَّهِمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛ چرا که در این صورت، تذکر، از ناحیه خداوند حکیم است، به واسطه امامانی که جانشینانِ بحق پیامبرند؛ همان پیامبری که شأن اصلی او تذکر دادن است «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ...» و این تذکر، گاه به آیات قرآن است و گاه به حکمت‌های شفاهی حضرتش «فَأِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهِمْ يَتَذَكَّرُونَ...» طبعاً این تذکرهاى شفاهی، با تذکرهاى امامان معصوم علیهم‌السلام تداوم می‌یابد.

امید که بتوانیم در عمل به آیه شریفه فوق، با حرکتی خالصانه و مبتنی بر ارزشهای برخاسته از فرهنگ قرآن و عترت، پیش برویم و قلب مقدس امام موعود حضرت ولی عصر (عج) را شاد نموده و مشمول دعاهاى خیر حضرتش قرارگیریم.

منابع

- قرآن کریم. ترجمه استاد محمدمهدی فولادوند. تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۵ ق.
- نهج البلاغه. ترجمه و شرح نهج البلاغه: دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه، ۱۳۸۵.
۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوجعفر محمد بن علی. مناقب. قم: مطبعة العلمية.
 ۲. _____ . متشابه القرآن و مختلفه. انتشارات بیدار.
 ۳. ابن منظور. لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول، هجده جلدی، ۱۴۰۸ ق.
 ۴. ابن هشام، جمال‌الدین. مغنی اللیب. تهران: المكتبة الاسلامية.
 ۵. ابوعلی سینا. اشارات و تنبیهات.
 ۶. آلوسی بغدادی، محمود. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
 ۷. بحرانی، سید هاشم. البرهان فی تفسیر القرآن. تهران: بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
 ۸. بروجردی، سید ابراهیم. تفسیر جامع. مشهد: نشر جلیل.
 ۹. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد. مشنوی معنوی. تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
 ۱۰. تفتازانی خراسانی، سعدالدین. مطوّل تفتازانی. تهران: دار الطباعة مخصوص حاج ابراهیم.
 ۱۱. جوادی آملی. حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه. نشر اسراء.
 ۱۲. حسن، عباس. النحو الوافی. مصر: دار المعارف.
 ۱۳. حسینی استرآبادی، سید شرف‌الدین علی. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة. قم: انتشارات جامعه مدرّسین، ۱۴۰۹ ق.
 ۱۴. حوی، سعید. الاساس فی التفسیر. دار السلام للطباعة و النشر و التوزیع، شارع الازهر.
 ۱۵. الخوزی الشرتونی اللبنانی، سعید. اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد. چاپ افست مشرّیه.
 ۱۶. رازی، ابوالفتح. تفسیر روض الجنان و روح الجنان. حسین بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ ش.



۱۷. رهنما، زین العابدین. قرآن مجید با ترجمه و جمع آوری تفسیر. تهران: چاپ کیهان.
۱۸. زمخشری خوارزمی، ابی القاسم جار الله محمودین. الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التنزیل. بیروت: دار الفکر.
۱۹. صابونی، محمد بن علی. صفوة التفاسیر. مكتبة جدّه.
۲۰. صدوق. خصال. تحقیق: علی اکبر غفاری. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۱. طباطبائی، سید محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. تهران: کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲.
۲۲. طبرسی طوسی، امین الدین ابوعلی الفضل بن الحسن. تفسیر مجمع البیان طبرسی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
۲۳. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر. جامع البیان فی تفسیر القرآن.
۲۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. الامالی. قم: انتشارات دار الثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۲۵. فخر رازی. التفسیر الکبیر. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ سوم.
۲۶. فیض کاشانی، ملامحسن. تفسیر الاصفی.
۲۷. قاسمی، محمد جمال الدین. المسمی محاسن التأویل. بیروت: دار الفکر، ۱۳۹۸ ق.
۲۸. قرائتی، محسن. تفسیر نور. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۹. قرشی، سید علی اکبر. تفسیر احسن الحدیث. تهران: انتشارات بنیاد بعثت، چاپ اول ۱۳۷۰ ش.
۳۰. قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد الانصار. الجامع لاحکام القرآن قرطبی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۲ ق.
۳۱. قمی، ثقة المحدثین حاج شیخ عباس. مفاتیح الجنان. ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی. تهران: انتشارات فراهانی.
۳۲. قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم. تفسیر قمی. قم: مؤسسه دار الکتاب للطباعة و النشر، چاپ سوم.
۳۳. قمی مشهدی، محمدرضا. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب. چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶ ش.



۳۴. کرمی فریدنی، علی. واژه‌های قرآن در ترجمه تفسیر مجمع البیان.

۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب. اصول کافی. ترجمه: حاج سید جواد مصطفوی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام)، چهار جلدی.

۳۶. گنابادی، سلطان‌محمد. تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة. مترجمین: محمد آقا رضاخانی و حشمت الله ریاض.

۳۷. مجلسی، محمدباقر. بحارالانوار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۳۸. مراغی، احمد مصطفی. تفسیر المراغی. بیروت: دار احیاء التراث.

۳۹. معلوف یسوعی، لويس. المنجد فی اللغة و الاعلام. بیروت: دار المشرق.

۴۰. مغنیه، محمد جواد. تفسیر الکاشف. بیروت: دار العلم للملایین.

۴۱. النفی، ابوالبرکات عبدالله بن احمد بن محمود. تفسیر الشفی. مصر: دارالکتب العربیه الکبری.

۴۲. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر. تفسیر راهنما.